

دعا، استجاب، عدم استجاب؛ سازگار با کمال اخلاقی خداوند؟

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴

حمیده مختاری*

چکیده

خدایاباوران در مسئله دعا با چالش‌هایی از جمله چالش‌های اخلاقی مواجه‌اند. ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و مسئله دعا این گونه قابل بیان است: خداوند خیر محض، قادر مطلق و دارای کمال اخلاقی است و باید هر خیری را که سبب بهبود زندگی انسان شود، عطا کند و اگر چنین نکند، خلاف کمال اخلاقی عمل کرده است. پس کمال اخلاقی خداوند دلالت دارد که دعا کارآمد نیست و اگر در مواقعی خداوند از عطای خیری دریغ کند، این امر ناسازگار با کمال اخلاقی خداوند است. روشن است به‌وضوح این امر با دیدگاه اکثر خدایاباوران و با ادعای متون اصلی سنت‌های دینی که بر کارآمدی دعا تأکید می‌کنند، در تعارض است. در مقاله کنونی به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که آیا کمال اخلاقی خداوند به عنوان یکی از صفات الهی با امکان کارآمدی دعا سازگار است؟ آیا کمال اخلاقی خداوند این اجازه را می‌دهد که تأمین برخی نیازهای انسانی منوط به دعا شود؟ آیا خداوندی که دارای کمال اخلاقی است، می‌تواند برخی دعاها را مستجاب نکند؟ اگر به سبب دعانکردن یا به سبب عدم استجاب دعا رنج و شری متوجه انسانی شود، آیا بروز چنین موقعیتی با کمال اخلاقی همخوان است؟ خواهیم دید هیچ یک از موقعیت‌های مطرح در پرسش‌های گذشته سبب خدشه بر کمال اخلاقی خداوند نخواهند بود. بر این اساس مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و مسئله دعا می‌پردازد. به این منظور نخست به انتقادهای بیسینگر که متوجه مسئله کمال اخلاقی خداوند در دعاست، پرداخته می‌شود؛ آن‌گاه تلاش می‌شود ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و مسئله دعا نسبت به آنچه بیسینگر گفت، گسترش یابد و به آنها پاسخ داده شود. با همین هدف چهار اشکال دیگر در نسبت کمال اخلاقی خداوند و مسئله دعا ارائه و طرح شده است.

واژگان کلیدی: خداوند، دعا، استجاب دعا، کمال اخلاقی.

* دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، Mokhtari114@gmail.com

در حالی که متون مقدس ادیان ابراهیمی بر کارآمدی دعا تأکید دارند، برخی این رأی را که خداوند دعا را اجابت می‌کند و به این دلیل امری کارآمد و ممکن است، به دلایل فلسفی به چالش کشیده، آن را در تعارض با صفات خداوند می‌دانند. اجابت دعا با برخی صفات باری تعالی مانند تغییرناپذیری (Immutability)، خیر محض (Perfect goodness)، قادر مطلق (Perfect goodness)، عالم مطلق (Omniscient) و کمال اخلاقی (Moral Perfection)* و... سازگار نیست. با فرض هر یک از صفات پیش گفته، استدلال‌های کمابیش یکسان و در عین حال مختلفی علیه کارآمدی دعای مستجاب** اقامه شده است. از آن میان در این مقاله به بررسی ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و استجاب دعا خواهیم پرداخت.

خداپاوران در مسئله دعا با چالش‌های مهم اخلاقی مواجه‌اند. غالباً مسئله ناسازگاری میان دعا و کمال اخلاقی خداوند این گونه آغاز می‌شود که خداوند نسبت به نیازهای انسان‌ها عالم مطلق است؛ همچنین بیش از هر کسی می‌خواهد و می‌تواند خیرات را به آنها عطا کند. حال که چنین است، چرا خداوند گاه از دادن آنچه می‌تواند و می‌خواهد تا زمانی که به درگاهش دعا نشده است، خودداری می‌کند؟ خدای عالم مطلق می‌داند که هر انسانی واقعاً به چه چیزی نیاز دارد و نیز می‌تواند این نیازها را برآورد، پس چرا گاهی دعا را شرط اعطا قرار می‌دهد؟ اگر خدا خیر محض و قادر مطلق است، باید هر خیری را که سبب بهبود حیات انسان شود، عنایت می‌کند و اگر چنین نکند خلاف کمال اخلاقی اش عمل کرده است. پس کمال اخلاقی خداوند دلالت دارد که دعا کارآمد نیست. خیر و رحمت خداوند ضروری است و این بدان معناست اگر در موقعی خداوند از عطای خیر دریغ کند، این امر در تضاد با کمال اخلاقی خداوند است. اشکالی که به اختصار تمام گذشت با دیدگاه اکثر خداپاوران و با ادعای متون اصلی سنت‌های دینی که بر کارآمدی دعا تأکید

* کمال اخلاقی یعنی خداوند از نظر اخلاقی کامل است، بدان معناست که خداوند ضرورتاً هیچ فعلی را که خلاف تعهدات و الزامات اخلاقی است، انجام نمی‌دهد..

** دعای مستجاب یعنی:

الف) شخص S1 درباره امر مشخص A به درگاه خداوند دعا کند.

ب) امر مشخص A برای S1 رخ دهد.

ج) اعطای امر مشخص A به S1 به خاطر دعای S1 درباره آن باشد (Davison, 2021).

می‌کنند، در تنش است.

بر این اساس سؤالات اصلی مقاله آن است که آیا کمال اخلاقی خداوند به عنوان یکی از صفات الهی با امکان کارآمدی دعا سازگار است؟ آیا کمال اخلاقی خداوند این اجازه را می‌دهد که تأمین برخی نیازهای انسانی منوط به دعا شود؟ آیا خداوندی که دارای کمال اخلاقی است، می‌تواند برخی دعاها را مستجاب نکند؟ اگر به سبب دعانکردن یا به سبب عدم استجاب دعا رنج و شری متوجه انسانی شود، آیا بروز چنین موقعیتی با کمال اخلاقی همخوان است؟

برای آنکه بتوان به مسئله اصلی مقاله یعنی ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و دعا دست یافت، نخست لازم است استدلالی علیه کارآمدی دعا طرح شود. به این منظور بخش اول مقاله به این امر اختصاص یافته است. استدلالی علیه امکان کارآمدی دعا با دو پیش فرض «خداوند خیر محض است» و «خدای خیر محض همیشه هر آنچه را که مصلحت است، انجام می‌دهد» ارائه شده، در ادامه تلاش شده است استدلال نامعتبر نشان داده شود. در ضمن این تلاش به اجمال از نظر برخی همچون مایکل موری (Michael J. Murray)، دن و فرانسیس هاوارد-اشنایدر (Daniel & Frances Howard-Snyder) و... نیز استفاده شده است. در بخش دوم به انتقادهای دیوید بیسینگر (David Basinger) پرداخته خواهد شد. انتقادهای بیسینگر متوجه مسئله کمال اخلاقی خداوند است. در بخش اصلی و پایانی سعی شده ناسازگاری‌های میان کمال اخلاقی خداوند و دعا را نسبت به آنچه بیسینگر گفت، گسترش دهیم و سپس پاسخ آنها داده شود. به این منظور چهار اشکال طرح شده است:

۱. استدلالی علیه امکان کارآمدی دعا

در پی مدعای متافیزیکی عدم امکان استجاب دعا، استدلالی علیه کارآمدی دعا طرح می‌شود با دو پیش فرض «خدا خیر محض است» و «خداوند همیشه هر آنچه را که مصلحت است، انجام می‌دهد».

۱. یا انجام فعلی برای خداوند که خیر محض است، مصلحت هست یا نیست.

۲. اگر انجام فعلی مصلحت باشد، خدای خیر محض آن را انجام می‌دهد؛ پس دعا

تفاوتی در انجام آن ایجاد نمی‌کند.

۳. اگر انجام فعلی مصلحت نباشد، خدای خیر محض آن را انجام نمی‌دهد؛ پس دعا

تفاوتی در انجام آن ایجاد نمی‌کند.

۴. بنابراین دعا هیچ تفاوتی در انجام افعال خداوند نخواهد داشت.

این استدلال با متون دینی که بر کارآمدی دعا تأکید دارند، در تعارض است. اگر تمایل به دعا داریم، فرض است که نتیجه استدلال پذیرفته نشود. به این منظور در ادامه تلاش شده استدلال فوق رد شود.

امور بر سه قسم است (مجلسی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۲۱):

۱. بدون دعا مصلحت در اعطای آن امر است و خداوند آن را بدون دعا می‌دهد.

۲. با دعا نیز مصلحت در اعطای آن امر نیست و خداوند مطلقاً آن را نمی‌دهد.

۳. با دعا مصلحت در اعطای آن امر است و بدون دعا عطا آن مصلحت نیست؛ پس عطا

چنین اموری منوط به دعاست و از آنجا که انسان با عقل خود نمی‌تواند این سه را

تشخیص دهد، باید همواره دعا کند و در صورت عدم اجابت ناامید نگردد.

بر اساس گزینه های فوق روشن است که دعا در موقعیت سوم مؤثر است. گاه دعا مصلحتی به وجود می‌آورد که حکمت خداوند ایجاب کند طبق آن مصلحت، دعا مستجاب شود؛ در صورتی که قبل از دعا چنین نبوده، در نتیجه حکمتی هم از خداوند درباره آن نبوده است؛ پس گاه دعا صرف نظر از سایر دلایل می‌تواند به عنوان دلیل مقتضایی انجام فعل، عدم انجام آن را به انجام دادنش تغییر دهد؛ یعنی با دعا انجام آن فعل مصلحت می‌شود، به همین ترتیب انجام فعلی می‌تواند برای خداوند مصلحت نباشد، آن هم به دلیل اینکه دعا نشده است.

به عنوان یک نکته کلی در موقعیت سوم و تا پیش از دعا انجام یا عدم انجام فعل برای خداوند به یک میزان موجه است و انجام یا عدم انجام فعل را دعا رقم می‌زند. گاه خداوند انجام فعلی را فقط به دعا وابسته می‌کند؛ یعنی با دعا انجام آن فعل مصلحت می‌شود و بدون دعا انجامش مصلحت نیست. در چنین مواردی کسانی که در دعا کوتاهی کنند، آنچه را که به دعا وابسته است، دریافت نمی‌کنند؛ اما اگر دعا شود، انجام آن فعل مصلحت می‌شود و خدا خلاف مصلحت رفتار نمی‌کند. پس با دعا دلیلی برای انجام فعل فراهم می‌شود؛ دلیلی که پیش‌تر وجود نداشته است. به

نظر می‌رسد در چنین مواقعی اینکه خداوند فعلی را به دلیل دعا انجام دهد، بهتر است از اینکه آن را انجام ندهد یا بدون دعا انجام دهد. در حالت سوم انجام فعلی از سوی خداوند در نتیجه اجابت دعا، بهتر از آن است که با دعا داده شود تا آنکه بدون دعا عطا شود یا اصلاً عطا نشود. پس اگر انجام فعل مصلحت و در نتیجه عطای امری به سبب دعا بتواند بهتر از حالات دیگر باشد، خدا عطای آن امر را وابسته به دعا می‌کند. پس دعا مؤثر است؛ چراکه می‌تواند علت انجام برخی مصالح شود.

اگر آنچه را در فوق بیان شد صادق بدانیم، آن‌گاه مقدمه (۲) و (۳) استدلال نادرست‌اند و در نتیجه استدلال علیه ناکارآمدی دعا نامعتبر است و دعا امری مؤثر و کارآمد خواهد بود. به این ترتیب هیچ تنشی بین این دو فرض که «خدا خیر محض است» و «خدا همواره مصلحت را انجام می‌دهد» و اینکه دعا می‌تواند در آنچه خدا انجام می‌دهد، تفاوت ایجاد کند، وجود ندارد و این بدان معناست که دعا کارآمد است. پس انجام مصلحت با مؤثر بودن دعا ناسازگاری ندارد؛ زیرا گاهی انجام مصلحت به واسطه دعا و اجابت آن فراهم می‌شود.

اما پرسش مهم قابل پیوند به موضوع اصلی مقاله است و آن اینکه چرا خدا چنین می‌کند و در مواقعی انجام فعلی را منوط به دعا می‌کند؟*

برخی معتقدند خیراتی مترتب بر دعاست که در نتیجه آن موجه است که وقوع برخی امور در زندگی انسان که خداوند می‌تواند ایجاد کند، به دعا وابسته باشد. در زیر برخی از خیرات را به‌اجمال از نظر می‌گذاریم.

مایکل موری با این استدلال که خوبی‌هایی وجود دارد که خدا صرفاً به سبب دعا آنها را انجام می‌دهد، از این دیدگاه که با دعا، خدا افعالی را انجام می‌دهد که در غیر این صورت آن را انجام

* تا اینجا به‌اجمال و در حد لزوم برای این مقاله دریافتیم دعا مؤثر است. سپس پرسیده شد چرا خدا در مواقعی انجام فعلی را منوط به دعا می‌کند؟ پرسش اخیر تنها بزنگاه مسئله کارآمدی دعا نیست؛ از آن جمله بر فرض پذیرش امکان کارآمدی دعا، چه دعایی قابلیت استجابت دارد؟ آیا صرف درخواست از خداوند سبب پاسخ او می‌شود؟ آیا همه دعاها کارآمدند؟ چگونه دعا برای انجام فعلی می‌تواند مصلحت آن را تغییر دهد؟ ... بررسی مبسوط مباحث این بخش و نیز پاسخ به پرسش‌های اخیر توضیحی است از مسئله مهم امکان کارآمدی دعا و نیز اینکه چگونه و چرا خدا دعا را مستجاب می‌کند؛ ولی از آنجا که این مباحث مجال موسع دیگری را می‌طلبند و مهم‌تر آنکه مسئله این مقاله به‌طور مشخص چالش‌های اخلاقی دعاست نه امکان کارآمدی دعا، در این مقاله به همین حد لزوم مختصر اکتفا می‌شود.

نمی‌داد، دفاع می‌کند. به نظر موری یک راه نامعتبر دانستن استدلال علیه کارآمدی دعا این است که نشان داده شود خوبی‌های مهم‌تری وجود دارد که خداوند می‌تواند آنها را با وابستگی به دعا تضمین کند؛ از آن جمله شناخت اهداف الهی خداوند است. خداوند با اجابت یا عدم اجابت دعا، در مورد ماهیت و اهداف خود در جهان به انسان می‌آموزد. به عقیده موری اگر دعا اجابت شود، نه تنها نیازی برآورده شده، بلکه فرد به این درک می‌رسد که چه چیزهایی مطابق با اراده خداوند است و اگر دعایش برآورده نشود، در می‌یابد که خواسته‌اش مطابق با خواست خدا نیست؛ همچنین به نظر موری گاه خداوند از اجابت دعا خودداری می‌کند؛ زیرا می‌خواهد مؤمنان خود را وابسته به او بدانند. به این ترتیب اگر خداوند گهگاه چیزی را که فرد دوست دارد تا زمان دعا دریغ کند، فرد بر این باور خواهد بود که بر سرنوشت خود مسلط نیست و خدا منبع نهایی همه خوبی‌ها است (Murray, 2003a, p.248).

توماس موریس (Thomas Morris) معتقد است دعا سبب دوری از بی‌خدایی می‌شود. به نظر او اگر انسان‌ها احساس خودکفایی داشته باشند، مخلوقات را بخشنده هر خیری می‌دانند و در معرض بی‌خدایی‌اند؛ در حالی که با دعا به این درک می‌رسند که به خدا وابسته‌اند و خدا را منبع غایی همه خیرات می‌داند؛ همچنین باعث شکرگزاری حقیقی در انسان می‌شود (Morris, 1992, p.79).

وینسنت برومر (Vincent Brummer) نیز معتقد است انسان بدون دعا رابطه‌اش با خدا قطع می‌شود. او دعا را سبب حفظ رابطه خداوند-انسان می‌داند. به عقیده او اگر خداوند همه نیازهای انسان را به طور خودکار تأمین کند، انسان نمی‌تواند با چنین موجودی رابطه شخصی داشته باشد (Brummer, 1984, p.47).

الئونور استامپ (Eleonore Stump) نیز دعا را عامل استقلال انسان می‌داند. به باور او دعا پرچینی در برابر ایجاد «رابطه بد» (Bad friendship) بین خدا-انسان است. در رابطه‌ای که یک طرف قادر مطلق باشد و طرف دیگر چنین نباشد، مخاطراتی وجود دارد که می‌تواند مانع محبت شود؛ از جمله «تسلط و غلبه» (Overwhelming) خدا بر انسان است. زمانی که عدم توازن حداکثری وجود دارد، طرف ضعیف‌تر شخص بودن خود را از دست می‌دهد. دعا مانع این امر می‌شود. برای قادر مطلق آسان است اراده‌اش را بر انسان‌ها تحمیل کند؛ آن چنان که همانند

بردگانش شوند و امیال و اراده [هایشان] از دست برود؛ پس موجه است خداوند در مواقعی از عطای برخی امور تا زمان دعا دریغ کند تا استقلال انسان حفظ شود؛ همچنین به نظر استامپ دعا سبب می‌شود از یک آسیب در رابطه خدا-انسان جلوگیری شود. او این آسیب را «از بین رفتن» (Spoiled) توصیف می‌کند. در ضمن دعا، دعاکننده، نیاز خود را تصدیق می‌کند و بر وابستگی اش به خدا برای برآورده شدن نیازش اذعان کند. علاوه بر این اگر دعا مستجاب شود، شاکر خداوند است و این سبب می‌شود از غرور و تفاخر انسانی جلوگیری کند (Stump, 1979, pp.81-91).

هاوارد-اشنایدر نیز خیراتی را مرتب بر دعا می‌داند؛ از آن جمله برای انسان‌ها خیر است که در قبال رفاه خود و دیگران مسئول باشند. او به نقل از آیزاک چوی می‌گوید که دعا «فرصتی عملی به ما می‌دهد تا دیگران را دوست بداریم؛ به‌ویژه در شرایطی که نمی‌توانیم کار دیگری برای کمک به آنها انجام دهیم». به نظر هاوارد-اشنایدر اگر خداوند وضعیت امور را آن‌چنان تنظیم کند که برخی از وضعیت امور خوب ایجاد شوند، اگر و تنها اگر ایجاد آن وضعیت امور به دعای ما بستگی داشته باشد، آن‌گاه مسئولیت رفاه خود و دیگران را به عهده می‌گیریم و این نوعی محبت موسع است و همان چیزی است که دعا را ارزشمند می‌کند (Howard-Snyder, 2010, pp.51-52).

مجدداً مرور شود که از منظر موری و هاوارد-اشنایدر ... امکان کارآمدی دعا وجود دارد. خداوند گاهی ارائه خیر خاصی را منوط به دعا می‌کند تا خوبی‌های مهم‌تری را عطا کند که بدون قید و شرط تأمین نمی‌شدند. اما دیوید بیسینگر دیدگاه موری و هاوارد-اشنایدر و ... را رد می‌کند. انتقادهای بیسینگر متوجه مسئله کمال اخلاقی خداوند است.

۲. دیوید بیسینگر و ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و مسئله دعا

اما اشکالی دربارهٔ امکان کارآمدی دعا وجود دارد، با این تقریر که نیازهای انسان دو دسته‌اند (Murray, 2003a, p.253):

الف) «نیازهای (خوبی‌های) اساسی» (Goods Basic) که وجود آنها برای اینکه کیفیت زندگی طولانی مدت به میزان قابل توجهی کاهش نیابد، لازم‌اند.

ب) «نیازهای (خوبی‌های) فرعی» (Discretionary Goods) که صرفاً برای افزایش کیفیت

زندگی لازم‌اند.

با فرض دو نیاز فوق‌انتقاد بر دعا از این قرار است: موجه است خداوند گاهی از عطای نیازهای فرعی امتناع کند تا خوبی‌های مهم‌تری را عطا کند؛ اما موجه نیست هرگز این کار را در مورد نیازهای اساسی انجام دهد؛ چراکه خوبی‌هایی که با دعا تأمین می‌شود، هرگز برای جبران نیازهای اساسی که در صورت کوتاهی دعا از دست می‌رود، کافی نیست.

پاسخ موری با توسل به علم میانی* خداوند است (Ibid, pp.253-254):

اول: خداوند قبل از خلق جهان می‌داند که تأمین نیازهای اساسی بر اساس دعا چه نتایجی دارد. اگر او بداند که این شیوه منجر به محرومیت برخی انسان‌ها از نیازهای اساسی می‌شود، ممکن است ایجاد چنین جهانی از نظر اخلاقی موجه نباشد؛ همچنین ممکن است خداوند تصمیم بگیرد که در چنین دنیایی نیازهای اساسی را منوط به دعا نسازد.

دوم: خداوند کاملاً می‌داند که چه نتایجی از چنین تدبیری به دست می‌آید. او می‌تواند شرایط را به دعا وابسته کند و از این طریق اطمینان حاصل کند که خوبی‌های مهم‌تر تا حد زیادی توسط

* لوئیس دومولینا (Luis de Molina) سه علم برای خداوند قایل است: (۱) علم طبیعی (Natural Knowledge): بر این اساس یک گزاره صادق بخشی از علم خداوند است اگر و تنها حقیقتی ضروری باشد، حقیقتی که در هیچ شرایطی نمی‌تواند کاذب باشد؛ مثلاً شیئی همزمان تماماً سیاه و سفید نیست. (۲) علم آزاد (Free Knowledge) است. بر این اساس یک گزاره صادق، بخشی از علم خداوند است، اگر و تنها حقیقتی ممکن (Contingent) باشد، حقیقتی بالفعل که در شرایط مختلف خدا می‌توانست یک گزاره صادق را کاذب قرار دهد؛ یعنی حقایق امکانی می‌توانستند این گونه نباشد؛ مثلاً «همیشه یک طرف ماه رو به زمین است». (۳) علم میانی (Middle Knowledge) است. بر این اساس یک گزاره صادق بخشی از علم میانی خداوند است اگر و تنها یک حقیقت ممکن باشد، اما خارج از کنترل خداوند باشد - مانند علم طبیعی - اینها گزاره‌های ممکن هستند که می‌توانستند محقق شوند و نشدند؛ یعنی جهان ممکن کنونی جهان محقق آنها نیست. خداوند به اموری که می‌توانستند محقق شوند ولی نشدند نیز علم دارد. مولینا مدعی است اداره جهان توسط خدا با علم میانی است. آنچه خداوند برای اداره جهان به آن نیاز دارد، فقط علم به آنچه اتفاق خواهد افتاد نیست، بلکه علم به آنچه ممکن است اتفاق بیفتد و در شرایط خاص چه اتفاقی خواهد افتاد، نیز هست. خدا از طریق علم میانی می‌داند که هر فرد ممکن در هر موقعیت ممکن آزاده چه کاری انجام می‌دهد؛ آن‌گاه تصمیم می‌گیرد که چه نوع دنیایی را بیافریند (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک:

Molina, Luis de; On Divine Foreknowledge (De liberi arbitri cum gratiae donis, divina praesentia, providentia, praedestinatione et reprobatione Concordia); Alfred J. Freddoso (trans.); Ithaca: Cornell University Press, 1988, pp.47-53).

چنین سیاستی تضمین می‌شوند؛ بنابراین وابستگی بین تأمین نیازها و دعا نزد خداوند موجه است..
سوم: پذیرفتنی نیست خداوند از اعطای نیازهای اساسی خودداری کند، آن هم به این دلیل که
فرد دعا نکرده است. به نظر او دلیل این است که شخص در شرایطی که در آن خیر بزرگی وجود
داشته که تأمین آن فقط در صورت اجابت دعا ممکن بوده، دعا نکرده است.

تا کنون موری استدلال علیه کارآمدی دعا را نقد کرده، به این نتیجه رسید برخی از خوبی‌های
بیشتر و مهم‌تری وجود دارد که می‌توان از طریق وابستگی آنها به دعا، اعطای آن از جانب خداوند
را تضمین کرد. علاوه بر این به نظر او جدی‌ترین مشکلی که می‌تواند از ایجاد چنین وابستگی به
وجود بیاید، با فرض اینکه خداوند علم میانی دارد، قابل رفع‌اند.

اما بیسینگر از زوایه دیگری به خیرات مترتب بر دعا اشکال وارد می‌کند. او معتقد است با توجه
به تعهد اخلاقی خدا، این خیرات قابل قبول نیستند. به نظر او چهار دیدگاه در مورد تکلیف اخلاقی
خداوند نسبت به انسان وجود دارد (Basinger, 2003a, p.260):

۱. خداوند هیچ تعهدی اخلاقی ندارد که کیفیت زندگی مشخصی را برای ما تضمین کند.
 ۲. خداوند از نظر اخلاقی موظف است کاری کند تا زندگی ما در تعادل، ارزش زیستن
داشته باشد.
 ۳. خداوند از نظر اخلاقی موظف است تمام نیازهای اساسی را برآورد؛ یعنی کیفیت
زندگی طولانی مدت ما - اعم از جسمی و روحی - به میزان قابل توجهی کاهش نیابد.
 ۴. خداوند از نظر اخلاقی موظف است کیفیت زندگی را به حداکثر برساند.
- به باور بیسینگر اگر (۱) یا (۲) صادق باشد، دعا می‌تواند به معنای مورد بحث مستجاب باشد.
اگر (۱) صادق باشد، آن‌گاه خدا در خصوص کیفیت زندگی ما هیچ تعهدی ندارد؛ پس می‌تواند
تا هنگام دعا به طور موجه منتظر باشد تا آنچه را که می‌تواند و می‌خواهد به ما بدهد.
اگر (۲) درست باشد، آن‌گاه خدا موظف است زندگی ما را در تعادل قرار دهد. بر این اساس
گاهی ممکن است خدا به طور موجه منتظر مداخله تا زمان دعا باشد (Ibid, p.260).
- اما بیسینگر (۱) و (۲) را نمی‌پذیرد؛ چراکه نمی‌توان پذیرفت خیر محض به طور یکسان به همه
رحمت داشته باشد، اما سعی در به حداکثر رساندن کیفیت زندگی همگان نداشته باشد یا حداقل
نیازهای اساسی همگان را برآورده نکند. بیسینگر چنین نوع محبتی را از سوی خیر محض قابل

پذیرش نمی‌داند؛ برای مثال آیا خدای مهربان و خیر محض افرادی را که دارای معلولیت ذهنی اند، به همان اندازه افرادی که دارای معلولیت ذهنی نیستند، دوست دارد؟ به نظر ییسینگر این گونه نیست، خدای مهربانی که خیر محض است، لازم است تمام تلاش خود را برای کمک به آنها برای غلبه بر موانع غیر ضروری انجام دهد (Ibid, p.261).

ییسینگر معتقد است اگر فقط (۳) را پذیریم، باز هم با مشکل مواجه ایم؛ چرا خدا ممکن است گاهی از مداخله تا زمان دعا خودداری کند تا مثلاً وابستگی به خدا داشته باشیم؟ (Ibid).

به نظر ییسینگر اگر (۴) یا حداقل (۳) درست باشد، خداوند متعهد است کیفیت زندگی ما را به حداکثر برساند یا حداقل نیازهای اساسی را برآورده کند و نباید تا زمان دعا منتظر بماند. اکنون معقول است فرض کنیم خدا ممکن است گاهی از اعطای نیازهای فرعی برای رسیدن به خیرات مهم‌تر خودداری کند؛ اما خداوند نباید نیازهای اساسی ما را تا زمانی که از او خواسته نشود، دریغ کند؛ چراکه کمال اخلاقی خدا ایجاب می‌کند که مداخله کند (Ibid, pp.261-262).

یادآوری می‌شود که این اشکال را موری با علم میانی خداوند پاسخ داد. پس اشکال ییسینگر بدون پاسخ نمانده است. گفته شد موری معتقد است خداوند به دلیل علم میانی از قبل می‌داند در هر موقعیت ممکنه چه اتفاقی می‌افتد. خداوند قبل از خلقت می‌دانسته که در دنیایی که گاه نیازها به دعاها وابسته است، مؤمنان چه دعاهایی خواهند کرد و خدای خیر محض با علم میانی، دنیایی را که در آن مؤمنان از دعا خیری که برای سعادتشان ضروری است، کوتاهی می‌کنند، انتخاب نمی‌کند؛ اما ییسینگر به موری پاسخ می‌دهد: آیا علم میانی خداوند می‌تواند قدرت خدا را برای به‌فعلیت رساندن جهانی که در آن هیچ مؤمنی هرگز از دریافت نیازهای اساسی محروم نمی‌شود، تضمین کند، آن هم به این دلیل که دعا نکرده است؟ اگرچه خدای عالم از پیش می‌داند که هر دعاکننده چه چیزی را انتخاب می‌کند، اما نمی‌تواند انتخاب انسان را کنترل کند و این بدان معناست که خدا ممکن است نتواند جهانی را به فعلیت برساند که در آن هم برخی نیازها مشروط به دعاست و هم اینکه هیچ شخصی از دعای خیری که برای رفاهش ضروری است، کوتاهی نکند (Ibid, p.263).

پس ییسینگر پس از برشمردن چهار موضع از تعهدات اخلاقی خدا در قبال انسان می‌گوید: خداوند از نظر اخلاقی موظف است نیازهای اساسی را برآورده کند تا کیفیت زندگی ما به میزان

قابل توجهی کاهش پیدا نکنند. بر این اساس بیسینگر چاره‌ای جز انکار این ندارد که خداوند تا هنگام دعا، از انجام آنچه می‌تواند و می‌خواهد، خودداری کند؛ چون کمال اخلاقی خداوند ایجاب می‌کند که او این کار را انجام دهد.

اما موری معتقد است تنها نکته قابل دریافت از مواضع بیسینگر این است که خدا نمی‌تواند از تأمین نیازهای اساسی به این دلیل که دعایی نشده، خودداری کند؛ اما دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم ممکن نیست خداوند گاهی شرایط را به گونه‌ای تنظیم کرده باشد که تأمین نیازهای اولیه گاهی به دعا بستگی داشته باشد. به عقیده موری تا زمانی که بیسینگر دلیلی ارائه ندهد که خدا باید هر نمونه‌ای از نوع خاصی از خیر را به دعا وابسته کند، دلیلی ندارد که خداوند باید این کار را انجام دهد (Murray, 2003b, p.265).

همچنین موری به نقل از بیسینگر می‌گوید: «من معتقد نیستم که خدای خیر محض می‌تواند به طور موجهی از برآوردن نیازهای ضروری خودداری کند». به نظر موری اگر بیسینگر آن را همچون اصلی کلی که از تعهدات خداوند (۳ یا ۴) ناشی می‌شود، بپذیرد، مشکلی جدی دیگری پیش می‌آید (Ibid):

۱. اگر خدا وجود داشته باشد.

۲. اگر اصل فوق صادق باشد، یعنی خدای خیر محض نمی‌تواند به طور موجهی از

برآوردن نیازهای ضروری هر مؤمنی خودداری کند.

۳. پس هیچ فرد مؤمنی مثلاً هرگز بر اثر گرسنگی نخواهد مرد.

چون (۳) صادق نیست، بیسینگر نه تنها علیه دعا بلکه علیه وجود خدا استدلال کرده است.

به نظر موری مطمئناً بیسینگر چنین نتیجه‌ای را نمی‌پذیرد، بلکه می‌خواهد تأیید کند که خدا نمی‌تواند چنین نیازهای ضروری را دریغ کند، مگر اینکه انجام این کار به نحوی برای تأمین برخی خوبی‌های بیشتر لازم باشد (Ibid). بیسینگر در پاسخ با موری موافقت می‌کند که حل این مسئله بستگی به این دارد که آیا چنین خوبی‌هایی وجود دارد؟ اما او نظر موری در خصوص ایده خوبی‌های برتر را نمی‌پذیرد. به نظر او خدا نمی‌تواند به طور موجهی از مداخله تا زمانی که از او طلب شود، دریغ کند؛ آن هم مثلاً به این دلیل که چیزی در مورد ماهیت خودش بیاموزیم. او مجدداً ادعای موری بر پایه علم میانی خداوند را با این مشکل روبه‌رو می‌داند که چنین خوبی‌هایی

وجود ندارد و بنابراین موجه نیست که خداوند از آنچه می‌تواند و می‌خواهد تا زمان دعا خودداری کند (Basinger, 2003b, pp.266-267).

اما هاوارد-اشنایدر به بیسینگر پاسخ دیگری می‌دهد. به نظر او ممکن است خداوند دلایل مستقلی داشته باشد که به او اجازه دهد در عین اینکه خیر محض است، بندگانش رنج بکشند؛ حتی اگر این دلایل برای ما غیرقابل درک باشند. ما نمی‌توانیم خدا را دارای کمال اخلاقی ندانیم، آن هم به دلیل اینکه برخی نیازهای اساسی را منوط به دعا کرده است. اگر خدا دلایل مستقلی داشته باشد که برای او موجه باشد، حتی اگر دلایل او برای ما غیرقابل فهم باشد، نمی‌توان گفت که او به دلیل اینکه نیاز اساسی مثلاً شفای فرزندان را به دعا منوط کرده، خیر محض نیست و خلاف کمال اخلاقی رفتار کرده است. به نظر هاوارد-اشنایدر نپذیرفتن این پاسخ، خلط مسئله دعا با مسئله شر است و باید میان مسئله دعا و مسئله شر تمایز قایل شد (Howard-Snyder, 2010, p.66). پاسخ‌گویی به مشکل دعا نباید بر مسئله شر متمرکز شود. به نوعی مسئله بیسینگر این نیست که آیا امکان استجاب و وجود دارد یا نه، بلکه مسئله به این تغییر یافته که چرا اجابت‌ها فراگیر و ضابطه‌مند نیست تا مانع بروز رنج‌ها و شرور ناشی از عدم تأمین نیازهای اساسی نشود؟ این باور که خداوند دارای کمال اخلاقی و... است، پس نباید از اجابت دعا در مورد نیازها و رنج‌های یکسان و گاه بغرنج دریغ کند، آشکارا به میان‌کشیدن مسئله شر است نه امکان دعا.

در این بخش انتقادهای بیسینگر به خیرات مترتب بر دعا بیان شد. محور انتقادات این بود: آیا خداوند می‌تواند نیازهای اساسی را وابسته به دعا کند، آن هم به دلیل خیراتی که مترتب بر دعاست؟ به نظر بیسینگر عدم تأمین نیازهای اصلی با توجه به تعهدات اخلاقی خداوند نسبت به انسان‌ها موجه نیست. موری چند پاسخ به بیسینگر می‌دهد که مهم‌ترین آنها با توسل به علم میانی خداوند است. بیسینگر پاسخ او را قابل پذیرش نمی‌داند و تأکید می‌کند به دلیل کمال اخلاقی، خدای خیر محض نمی‌تواند از برآوردن نیازهای اساسی انسان دریغ کند. موری در پاسخ، انتقادهای بیسینگر را نه تنها علیه کارآمدی دعا که علیه وجود خداوند می‌داند. بیسینگر در پاسخ به موری می‌پذیرد که خدا عطای برخی از امور را وابسته به دعا کند، آن هم به دلیل خیراتی که بر اثر دعا حاصل می‌شود، اما مشکل اینجاست هیچ یک از خیراتی که موری و هاوارد-اشنایدر برشمردند، آن وزنی را ندارند که نیازهای اساسی به دلیل آنها به دعا وابسته شوند. به باور او اساساً چنین خوبی‌هایی وجود ندارد.

برای همین برای خیر محض قابل توجیه نیست که از نیاز اساسی دریغ کند؛ اما هاوارد-اشنایدر از زاویه‌ای دیگر به بیسینگر پاسخ می‌دهد و آن، تفاوت قابل شدن میان مسئله دعا و مسئله شر است. اگر خداوند دلایل مستقل و البته غیر قابل فهمی برای انسان داشته باشد که به او اجازه دهد برخی نیازهای اساسی را منوط به دعا کند، نمی‌توانیم بگوییم خدای خیر محض خلاف تعهدات اخلاقی رفتار کرده است. به نظر هاوارد-اشنایدر فرض غیر از این، خلط مسئله دعا با مسئله شر است. در ادامه تلاش می‌شود ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و دعا نسبت به آنچه بیسینگر گفت، گسترش یابد و سپس به آنها پاسخ داده شود. به این منظور چهار اشکال طرح شده است.

۳. چالش‌هایی دیگر در نسبت کمال اخلاقی خدا و مسئله دعا

اشکال اول: فرض شود شخص S_1 در موقعیت سوم است؛ یعنی اگر S_1 برای امر A_1 دعا بکند، A_1 به او عطا می‌شود و اگر دعا نکند، A_1 عطا نخواهد شد. حال آیا خدایی که جز مصلحت و خیر انجام نمی‌دهد، کمال اخلاقی اش این اجازه را می‌دهد که تأمین امری را وابسته به دعا کند؟ آیا چنین وابستگی بین تأمین امور و دعا موجه است و این مسئله با کمال اخلاقی خداوند ناسازگار نیست؟

پاسخ: به نظر می‌رسد این اشکال به نوعی بازتولید استدلال علیه کارآمدی دعا است. بر اساس استدلال علیه کارآمدی دعا، خدا هر آنچه را که مصلحت است، می‌دهد؛ پس دعا بی حاصل است. پاسخ داده‌شده آن بود که بله خدا هر آنچه را مصلحت است، انجام می‌دهد؛ اما برخی اوقات به سبب خوبی‌هایی که از طریق دعا تأمین می‌شوند، انجام برخی مصالح منوط به دعا است. پاسخ اشکال ۱ نیز همین پاسخ است و آن اینکه خداوند گاهی انجام برخی مصالح را منوط به دعا می‌کند تا خوبی‌های مهم‌تری را عطا کند. درحقیقت دعا صرفاً برای برآوردن نیاز نیست، بلکه رهگذری است برای دریافت خیرات مهم‌تر.

اشکال دوم: فرض شود شخص S_1 در موقعیت دوم است؛ یعنی وقوع امر A_1 به هیچ روی برای او مصلحت نیست. از آنجا که S_1 در بادی امر نمی‌داند در موقعیت دوم است یا سوم، دعا می‌کند؛ ولی در این حالت A_1 به S_1 داده نمی‌شود. حال آیا کمال اخلاقی خدا مستلزم آن نیست اگر S_1 از

او_۱ را طلب کند به او بدهد؟ حتی ممکن است با بهره از شواهد تجربی اشکال این گونه توسعه یابد: چرا خدا گاهی دعای S_۱ برای A_۱ (شفای کودک بیمار) را اجابت نمی‌کند؛ اما دعای S_۲ برای A_۲ (شفای کودک بیمار) را اجابت می‌کند و سبب رنج کودک بیمار S_۱ می‌شود؟ حال آیا رنج کودک در نتیجه عدم استجابت دعا با کمال اخلاقی خداوند سازگار است؟

پاسخ اول: خیر محض هر آنچه را که مصلحت است، انجام می‌دهد، نه هر آنچه که از او خواسته شده و گاه مصلحت در عدم تأمین و دریافت امر طلب شده است.^{*} پس مقتضای کمال اخلاقی خداوند آن است که مطابق مصلحت عمل کند نه مطابق خواست انسان. همان طور که هاوارد-اشنایدر گفت دعا صرفاً می‌تواند دلیلی مستقل برای خداوند باشد. حال اگر این دلیل بر سایر دلایل معارض غلبه کند، دعا مستجاب می‌شود. پس در موقعیت دوم، ممکن است دلایل مهم تری خلاف دعا وجود داشته باشد و همه آن دلایل دیگر، انجام آن فعل خاص را خلاف مصلحت کند و خیر محض نباید آن فعل طلب شده را انجام دهد.

پاسخ دوم: ممکن است موقعیت S_۱ و S_۲ از منظر ما مشابه باشد، ولی از منظر خداوند چنین نباشد؛ یعنی S_۲ در گروه سوم باشد و با دعا مصلحتش که همان A_۲ است، عطا می‌شود؛ اما S_۱ در گروه دوم باشد و مصلحت در عطا نشدن A_۱ است؛ پس دعای S_۱ به سبب دلایل مستقلی که خداوند دارد و خارج از دایره فهم ماست، اجابت نمی‌شود. به علاوه ممکن است خداوند به لحاظ تعهدات اخلاقی ملزم نباشد به همان نحوی عمل کند که ما از او انتظار داریم. بر این اساس می‌تواند همان کاری را انجام دهد که می‌خواهد. به دیگر روی خدا می‌تواند بنا بر دلایل مستقلی که دارد، دعای S_۲ را مستجاب کند و دعای S_۱ را مستجاب نکند و اجازه دهد مثلاً کودک بیمار رنج بکشد و در عین حال این تفاوت در استجابت دعای S_۱ و S_۲ سبب خدشه بر کمال اخلاقی او نمی‌شود. نپذیرفتن این پاسخ، خلط مسئله دعا با مسئله شر است؛ چنان‌که برای جلوگیری از بروز رنج، اجابت‌ها را فراگیر و در چارچوب ضوابط قابل درک انسانی بخواهیم، سراغ مسئله شر رفتیم نه

* گاه انسان گمان می‌کند با دعا خیر طلب می‌کند، حال آن‌که این طور نیست: «و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر» (اسراء: ۱۱). خداوند به شرط مصلحت و به شرطی که نه برای خود فرد و نه برای دیگران شری به همراه نداشته باشد، دعا را مستجاب می‌کند (طوسی، [بی‌تا]، ۱۲۹) اجابت مشروط به مصلحت و خیر و صلاح است. در اصول کافی - طبق نقل مجلسی - هشت وجه برای تأخیر یا عدم اجابت دعا ذکر شده است (کلینی، ۱۳۶۴، ج ۴، صص ۲۱۸ و ۲۴۴).

دعا. این باور که خداوند دارای کمال اخلاقی است و باید مانع رنج‌های یکسان شود، پس نباید از اجابت دعایی دریغ کند، به میان کشیدن مسئله شر است.

پاسخ سوم: دعا اجابت می‌شود به شرطی که مانعی وجود نداشته باشد؛ یعنی اگر اسباب و علل اقتضای اجابت را داشته باشند، به دعاکننده داده می‌شود؛ ولی اگر اسباب و علل خلاف دعا را اقتضا کنند، دعا مستجاب نیست (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۰-۱۵۱).^{*} پس دعا مستجاب می‌شود به شرطی که مانعی در بین نباشد؛ اما گاه موانعی برای اجابت وجود دارد. بر این اساس ممکن است موقعیت S_1 و S_2 یکسان باشد و هر دو در موقعیت سوم باشند، ولی علت اینکه دعای S_1 اجابت نمی‌شود، آن است که موانعی بر سر راه اجابت است؛ اما برای S_2 چنین موانعی موجود نیست و دعایش مستجاب می‌شود. حال اگر برای S_1 موانع اجابت برطرف نشوند و به این دلیل دعایش مستجاب نشود و کودک رنج بکشد، اشکالی متوجه کمال اخلاقی خداوند نیست.

اشکال سوم: اشکال برای موقعیت دوم به نحو قوی‌تری قابل تولید است. فرض شود برای شخص S_1 با دعا امر A_1 رخ نمی‌دهد. S_1 از پیش نمی‌داند در موقعیت دوم است یا سوم، پس دعا می‌کند؛ از دیگر سوی مطابق ظاهر برخی آیات از جمله «... ادعونی استجب لکم...» وعده به اجابت داده شده است. در مواضع متعدد^{**} دیگری نیز باری تعالی انسان را دعوت یا امر به دعا کرده و تضمین اجابت نیز کرده است. حال آیا خلاف کمال اخلاقی خداوند نیست که به دعا امر کند و ضمانت استجابت بدهد، ولی وفای به عهد نکند؟ علی‌الاصول وعده‌دادن به خودی خود تعهدی غیرقابل انکار برای انجام آنچه وعده داده شده به وعده‌دهنده می‌دهد، در چنین شرایطی به لحاظ اخلاقی وفای به عهد لازم است، به‌ویژه برای خدا؛ اما از سوی دیگر روشن است به لحاظ شواهد تجربی برخی دعاها مستجاب نمی‌شوند. آیا این وضعیت خلاف کمال اخلاقی خداوند نیست؟ چند گونه پاسخ قابل یافت است:

* دعا اگر با قوانین استجابت سازگاری نداشته باشد، حتی در مورد پیامبران نیز اجابت نخواهد شد؛ مانند دعای حضرت نوح علیه السلام در مورد نجات فرزندش (نوح: ۲۶-۴۵).

** واذا سألک عبادی عنی فأتی قریباً أجبیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (بقره: ۱۸۶). امرتهم بدعائکم وضمنت لهم الاجابه (دعای کمیل). نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم (صحیفه سجاده، الدعاء العاشر). هیچ بنده‌ای دست خود را به سوی خداوند دراز نمی‌کند، مگر اینکه خدا از رد کردن آن بدون آنکه حاجتش را بدهد، شرم کند (ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۳۹).

پاسخ نخست: وجوب وفای به عهد برای خداوند مطلق نیست و خداوند در مواردی می‌تواند به عهد خود وفا نکند، آن هم به سبب مصالح و دلایل مستقلی که دارد. به نظر می‌رسد در چنین مواقعی نفس وعده‌دادن خود دارای مصالحی است؛ از جمله آنکه وعده خداوند، انسان‌ها را برای دعا کردن برمی‌انگیزاند. حال هر چند دعا مستجاب نمی‌شود، به سبب فوایدی که مترتب بر دعاست، تخلف از وفای به عهد جایز است. پس وجوب وفای به عهد در مسئله استجاب دعا برای خداوند مطلق نیست و او می‌تواند وعده دهد و در مواردی به وعده وفا نکند.

پاسخ دوم: وجوب وفای به عهد برای خداوند مطلق است و خدا نمی‌تواند در وعده تخلف کند. این پاسخ خود به سه گونه قابل توضیح است:

الف) با فرض تحقق دعای حقیقی از سوی انسان، به نظر برخی مفسران در آیه «... ادعونی استجب لکم...» باید لفظاً یا ضمناً مصلحت* را شرط قرار داد، و الا نادرست است؛ زیرا بسیار شود که شخص به مفسده‌ای دعا کند و اجابت آن قبیح است (طبرسی، ۱۳۵۸، ج ۲۱، ص ۲۹۰). بر این اساس به لحاظ کمال اخلاقی وفای به عهد مطلقاً بر خداوند واجب است و خداوند نیز همواره بر سر پیمان خویش است؛ البته وجود عهد مشروط است به مصلحت. حال اگر مصلحتی در میان نباشد، اساساً عهدی هم در میان نیست که خداوند به آن وفا کند. پس اگر دعای مستجاب را دعا برای ایجاد نتیجه خاصی بدانیم، ولی به شرط مصلحت، چنانچه خداوند به سبب عدم مصلحت دعا را اجابت نکند، اساساً عهدی هم در کار نبوده، در نتیجه خلف وعده‌ای هم صورت نگرفته است.

ب) شیخ کلینی مقصود از اجابت را توجه و استماع دعا روایت می‌کند؛ به این معنا که فوراً شنیده و مورد توجه قرار می‌گیرد؛ ولی نحوه اجابت و پاسخ متفاوت است (کلینی، ۱۳۶۴، ج ۴، ق ۲۱۸). علامه طباطبایی نیز در خصوص معنای دعا و اجابت آورده‌اند: «دعا» به معنای توجه‌دادن نظر مدعو است به سوی داعی که غالباً با لفظ یا اشاره صورت می‌گیرد و «استجاب» و «اجابت» به معنای پذیرفتن دعوت داعی و روی آوردن به سوی اوست؛ ولی درخواست حاجت در دعا و برآوردن حاجت در استجاب، جزو معنای آنها نیست، بلکه غایت و متمم معنای آن دو است

* اجابت دعا به شروطی ممکن است، از جمله به مصلحت خودش و دیگران باشد (کلینی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۱۸).

(طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۴۳۴). از این دو بیان قابل دریافت است که استجابت به معنای عطای همان امر طلب شده نیست. بر این اساس خداوند هر چند امر طلب شده در دعا را عطا نمی‌کند، این بدان معنا نیست که خداوند دعا را مستجاب نکرده است؛ چراکه اساساً اجابت به معنای همان چیز خواسته نیست؛ پس در این معنا خداوند همه دعاها را اجابت می‌کند و خلاف عهدی هم صورت نمی‌پذیرد.

ج: ابی سعید خدری از پیامبر نقل می‌کند: هر مسلمانی دعا کند، در صورتی که دعایش گناه و قطع رحم نباشد، خداوند یکی از سه چیز را به او می‌دهد؛ یا همان دعایش مستجاب می‌شود یا در آخرت خواسته‌اش را به او می‌دهد یا گرفتاری از او دفع می‌کند (طبرسی، ۱۳۵۸، ص ۲۱۶-۲۱۷). از این روایت قابل استنباط است که گاه پاسخ خداوند به معنای همان امر خواسته شده نیست. بر این اساس خداوند مطلقاً وفادار بر عهد خویش است و دعای انسان را با لحاظ مصلحت او مستجاب می‌کند؛ ولی استجابت معنای دیگری می‌یابد. پس به هر روی وفای به عهد انجام شده است. بر این مبنا با دعا یا همان امر طلب شده به دعاکننده عطا می‌شود یا در غیر این صورت دعا بی‌پاسخ نمی‌ماند؛ بلکه پاسخ خویش را در ساحتی دیگر می‌یابد. لزوم وجود این مطلب در مواردی خود را نشان می‌دهد که پس از دعا و بر پایه شواهد تجربی اثری از اجابت عینی در دست نیست... در چنین موقعیت‌هایی برای جلوگیری از بروز اشکال عدم وفای به عهد، می‌شود قایل به معنای موسع شد. این پاسخ چیزی بیش از پاسخ هاوارد-اشنایدر است. نکته هاوارد-اشنایدر این بود: هر چند ما را به دلایل خداوند راهی نیست، این دلیلی نیست بر اینکه خدا خلاف اصول اخلاقی رفتار کرده است. این پاسخ علاوه بر اینکه نظر هاوارد-اشنایدر را در دل خود دارد، می‌افزاید در مواردی که دقیقاً آنچه را که خواسته‌ایم، دریافت نمی‌کنیم، باز هم دلیلی بر عدم استجابت نیست؛ از قضا کمال اخلاقی خداوند دلالت بر استجابت و وفای به عهد دارند، هر چند اجابتی بیرون از فهم و تجربه ما. با عنایت به پاسخ‌های بخش قبل ممکن است این گونه اشکال شود که خداوند از سویی امر به دعا کرده و متعهد به اجابتش شده است و از سویی دیگر این اجابت را مقید به مصلحت کرده است. حال آیا تقید اجابت به مصلحت، تعهد را بی‌فایده نمی‌کند؟ (طوسی، [بی‌تا]، ص ۱۲۹). در پاسخ باید گفت این اشکال چیزی غیر از اشکال قبل نیست؛ زیرا همان طور که گذشت، فقراتی از متون مقدس که بیانگر وعده خداوندند، باید تأویل و تفسیر شوند. بر این اساس پاسخ همان پاسخ

قبل است: یا به سبب عدم مصلحت اساساً وعده‌ای در کار نبوده یا به وعده وفا شده، اما به سبب مصلحت به نحوی غیر از آنچه دعا شده، استجابت شده است.

لازم است توجه شود وقتی می‌پرسیم: «آیا دعا مؤثر است یا خیر» یعنی چه؟ مراد آن است که آیا تأثیر مورد نظر را دارد یا خیر؟ به بیان دیگر منظور از دعای مستجاب، دعا برای نتیجه خاصی است. ما از خدا چیزی می‌خواهیم و درخواست ما در نتیجه تأثیر دارد. پس سؤال این است که دعا برای نتیجه‌ای خاص چه تأثیری دارد؟ پاسخ این است که دعا باید نتیجه را تغییر دهد. پاسخ «ب» و «ج» این فهم از اجابت و تأثیر در دعا را نمی‌پذیرد. بر این اساس در جریان دعا هرچند ممکن است امر خواسته شده دریافت نشود، دعا اجابت شده است.

پاسخ سوم: شاید در پاسخ قبل فرض این باشد که به لحاظ اصول اخلاقی انجام هر فعلی برای خداوند یا واجب است یا قبیح (حرام). اما به نظر می‌رسد بتوان در تقسیم‌بندی افعال اخلاقی برای خداوند، افعال مستحب را نیز گنجانند. بر این اساس اینکه «انجام فعلی به لحاظ اخلاقی مستحب است»، یعنی انجام آن واجب نیست؛ ولی انجام‌دادنش بهتر از انجام‌ندادنش است و از این جهت با فعل مکروه متمایز است؛ یعنی فعلی که انجام‌دادنش بهتر از انجام‌دادنش است و خداوند فعل مکروه انجام نمی‌دهد. پس خداوند غیر از افعالی که وجوبش به لحاظ اخلاقی مطلق است، ممکن است، افعال مستحب را نیز انجام دهد و از این منظر می‌توان اجابت دعا را از زمره این افعال اخلاقی مستحب بدانیم. پس چه بسا خداوند دعایی را مستجاب می‌کند، نه به این دلیل که انجام آن واجب است، بلکه به این دلیل که استجابت آن دعا به لحاظ اخلاقی برای خداوند مستحب است. در واقع وقتی دعا مستجاب می‌شود، ممکن است انجام آن فعل بر خداوند واجب نباشد بلکه مستحب باشد و علی‌الاصول اگر فعلی مستحب باشد، خودداری از انجام آن غیر اخلاقی نیست و بنابراین خدا با عدم استجابت دعا بر خلاف الزامات اخلاقی عمل نکرده است.

اما این پاسخ با اشکال روبه‌روست: اگر برای خداوند قایل به افعال اخلاقی مستحب باشیم و استجابت دعا انجام مستحب باشد، این موضوع با کمال اخلاقی خداوند در تعارض است. انجام فعلی برای خداوند مستحب است، به این معناست که انجام‌دادنش بهتر از انجام‌ندادنش است؛ اما به این معنا نیز هست که خداوند می‌تواند آن را انجام ندهد. حال اگر خداوند دارای کمال اخلاقی است و همواره خیر را انجام می‌دهد، امکان ندارد فعل مستحبی را انجام ندهد و این، نقضی بر

کمال اخلاقی خداوند است. درحقیقت نفس فرض افعال اخلاقی مستحب برای خداوند با این پیش فرض که «خداوند همواره هر آنچه را که مصلحت است، انجام می‌دهد» سازگار نیست؛ به دیگر روی خداوند به لحاظ اخلاقی افعال مستحبی انجام نمی‌دهد و اگر انجام دهد، انجامش برایش واجب است. پس چون خداوند از نظر اخلاقی کامل است، ممکن نیست هیچ فعل اخلاقی مستحبی را انجام دهد و بازگشت به همان نکته اول است که به لحاظ اصول اخلاقی انجام هر مصلحتی بر خداوند واجب است.

اشکال چهارم: فرض شود شخص S_1 در موقعیت سوم است؛ یعنی اگر برای A_1 دعا کند، A_1 عطا می‌شود و اگر دعا نکند، A_1 عطا نمی‌شود. اشکال آن است که اگر S_1 برای A_1 (مثلاً شفای کودک بیمار) دعا نکند و کودک رنجی را متحمل شود، این رنج، غیرضروری است؛ چراکه در این حالت، دیگر خبری از سایر دلایل مستقل خداوند که مانع از اجابت دعا می‌شود، نیست و عطای امری وابسته به دعاست. شفای کودک بیمار در صورت دعا نیز مؤید همین موضوع است که رنج بیماری گویی رنجی ضروری نبوده است. اگر خدا می‌تواند کودک را شفا بدهد، ولی فقط به دلیل دعانکردن شفا نمی‌دهد، آیا این گونه نیست که به نوعی رنجی بیهوده را روا داشته و خلاف کمال اخلاقی اش رفتار کرده است؟

پاسخ: دلیل خدا برای این قبیل رنج‌ها موجه و روشن است: چون دعا نشده است، پس رنج بیهوده روا نداشته است. در چنین شرایطی این قبیل رنج‌ها به دلیل اختیار انسان رخ می‌دهد و این بدان معناست که این رنج موجه است. اگر والدین برای شفای فرزند بیمار دعا نکنند و سبب رنج کودک شوند، وجه این رنج همه آن چیزی است که در پاسخ به مسئله شر گفته می‌شود. عنایت شود در این حالت نیز احتمال خلط مسئله شر و دعا وجود دارد. خداوند اجازه بروز چنین رنج‌هایی را می‌دهد، به سبب آنکه حالت سوم محدوده اختیار انسان است؛ به علاوه -همان طور که پیش‌تر گذشت- خیرات مهم‌تری همچون تعالی معنوی انسان، شناخت اهداف الهی و... بر آنها مترتب است. به همین دلیل خدایی که دارای کمال اخلاقی است، آن را مجاز می‌داند.

اما ممکن است مجدداً اشکال به صحنه بازگردد، این گونه که: هیچ رنجی برای هیچ خیر بزرگ‌تری لازم نیست و این هر رنجی را به لحاظ اخلاقی بیهوده و غیرضروری می‌کند و هنگامی که خداوند اجازه می‌دهد چنین رنج‌های بیهوده‌ای رخ دهد، با کمال اخلاقی خداوند سازگار نیست.

پاسخ این است که خداوند این رنج‌ها را مجاز می‌داند، شاید به این دلیل که رفع این رنج‌ها از مسیر دعا راهی برای ارائه شواهدی بر کارآمدی دعاست و با ارائه این شواهد، خداوند انسان را برای دعا و راز و نیاز با خودش برمی‌انگیزاند و آن‌گاه انسان با دعا حیات معنوی یافته، رابطه‌اش را با خدا بهبود می‌بخشد.

نتیجه‌گیری

بیسینگر پس از برشمردن چهار موضع از تعهدات اخلاقی خدا در قبال انسان می‌گوید: خداوند از نظر اخلاقی موظف است نیازهای اساسی را برآورده کند تا کیفیت زندگی ما به میزان قابل توجهی کاهش پیدا نکند. به نظر بیسینگر عدم تأمین نیازهای اصلی با توجه به تعهدات اخلاقی خداوند نسبت به انسان‌ها موجه نیست. او معتقد است هیچ یک از خیراتی که موری و سایرین برشمردند، آن وزنی را ندارند که نیازهای اساسی به دلیل آنها به دعا وابسته شوند. اما هاوارد-اشنایدر از زاویه‌ای دیگر به بیسینگر پاسخ می‌دهد و آن تفاوت قایل شدن میان مسئله دعا و مسئله شر است. اگر خداوند دلایل مستقل و البته غیرقابل فهمی برای انسان داشته باشد که به او اجازه دهد برخی نیازهای اساسی را منوط به دعا کند، نمی‌توانیم بگوییم خدای خیر محض خلاف تعهدات اخلاقی رفتار کرده است. به نظر هاوارد-اشنایدر فرض غیر از این، خلط مسئله دعا با مسئله شر است. در ادامه تلاش شد ناسازگاری میان کمال اخلاقی خداوند و دعا را نسبت به آنچه بیسینگر گفت، گسترش داده شد و سپس به آنها پاسخ داده شد که در این راستا چهار اشکال بیان شد:

۱. آیا خدایی که جز مصلحت و خیر انجام نمی‌دهد، کمال اخلاقی‌اش این اجازه را می‌دهد که تأمین امری را وابسته به دعا کند؟ به نظر می‌رسد این اشکال به نوعی تولید استدلال علیه کارآمدی دعاست. پاسخ آن است که خداوند گاهی انجام برخی مصالح را منوط به دعا می‌کند تا خوبی‌های مهم‌تری را عطا کند.

۲. اگر عطای امری برای فردی به هیچ وجه مصلحت نباشد، اگر او دعا کند و خدا عطا نکند، آیا کمال اخلاقی خدا مستلزم آن نیست در صورت طلب به او بدهد؟ پاسخ آن است خیر محض هر آنچه را که مصلحت است، انجام می‌دهد نه هر آنچه از او خواسته شده است. اتفاقاً مقتضای

کمال اخلاقی خداوند آن است که مطابق مصلحت عمل کند نه مطابق خواست انسان. ممکن است دلایل مهم‌تری خلاف دعا وجود داشته باشد و همه آن دلایل دیگر، انجام آن فعل خاص را خلاف مصلحت کند و خیر محض نباید آن فعل طلب‌شده را انجام دهد.

۳. اگر برای شخصی با دعا امر خاصی رخ ندهد و آن فرد از پیش نمی‌داند دعایش مستجاب نمی‌شود. از دیگر سوی مطابق ظاهر برخی آیات وعده به اجابت داده شده است. حال آیا خلاف کمال اخلاقی نیست که به دعا امر کند، ضمانت استجابت بدهد ولی وفای به عهد نکند؟ چند گونه پاسخ قابل یافت است: یا به سبب عدم مصلحت اساساً وعده‌ای در کار نبوده یا به وعده وفا شده، اما به سبب مصلحت به نحوی غیر از آنچه دعا شده، استجابت شده است.

۴. اگر عطای امری حقیقتاً وابسته به دعا باشد، از آنجا که در این حالت، دیگر خبری از سایر دلایل مستقل خداوند که مانع از اجابت دعا می‌شود، نیست، این اشکال قابل طرح است: اگر خدا می‌توانسته شفا بدهد، ولی فقط به دلیل دعانکردن شفا نمی‌دهد، آیا این گونه نیست که به نوعی رنجی بیهوده را روا داشته و خلاف کمال اخلاقی‌اش رفتار کرده است؟ پاسخ آن است که دلیل خدا برای این قبیل رنج‌ها موجه و روشن است: دعا نشده است، پس رنج بیهوده روا نداشته است. در چنین شرایطی این رنج‌ها به دلیل اختیار انسان رخ می‌دهد و این بدان معناست که این رنج موجه است. اما ممکن است مجدداً اشکال شود هیچ رنجی برای هیچ خیر بزرگ‌تری لازم نیست و این هر رنجی را به لحاظ اخلاقی بیهوده و غیرضروری می‌کند. پاسخ این است که خداوند این رنج‌ها را مجاز می‌داند شاید به این دلیل که رفع این رنج‌ها از مسیر دعا راهی برای ارائه شواهدی بر کارآمدی دعاست و با ارائه این شواهد، خداوند انسان را برای دعا و راز و نیاز با خودش برمی‌انگیزاند و آن‌گاه انسان با دعا، حیات معنوی و رابطه‌اش را با خدا بهبود می‌بخشد.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ التعليقات؛ قم: مكتبة الاعلام اسلامي، ۱۴۰۴ق.
 ۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ ج ۲ و ۴، ترجمه و شرح سیدهاشم رسولی. قم: نشر اهل بیت ﷺ، ۱۳۶۴.
 ۳. طوسی محمد (شیخ طوسی)؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
 ۴. طباطبایی، محمدحسین؛ تفسیر المیزان؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
 ۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ ترجمه علی صحت، تصحیح رضا ستوده؛ تهران: نشر فراهانی، ۱۳۵۸.
6. Vincent Brummer; *What Are We Doing When We Pray?*; London: SCM Press Ltd, 1984.
 7. David Basinger (2003a). God Does Not Necessarily Respond to Prayer. in: eds. Michael L. Peterson and Ray van Arragon, *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Malden, MA: Blackwell Publishing, 255-264.
 8. David Basinger (2003b). Reply to Murray", in: eds. Michael L. Peterson and Ray van Arragon. *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Malden, MA: Blackwell Publishing, 266-267.
 9. Michael Murray (2003a). God Responds to Prayer. in: eds. Michael L. Peterson and Ray van Arragon, *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Malden, MA: Blackwell Publishing, 242-254.

10. Michael Murray (2003b). Reply to Basinger. in: eds. Michael L. Peterson and Ray van Arragon, *Contemporary Debates in Philosophy of Religion*, Malden, MA: Blackwell Publishing, pp.264-265.
11. Danieh Howard-Snyder & Frances Howard-Snyder (2010). The Puzzle of Petitionary Prayer. *European Journal for Philosophy of Religion* 2, 43–68.
12. Davison, Scott A. (2021). Petitionary Prayer. *The Stanford nyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), Winter 2021 Edition, URL: <https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/petitionary-prayer/>
13. Thomas Morris (1992). *Making Sense of It All*. Grand Rapids, Mich: Eerdmans.
14. Molina, Luis de (1988). *On Divine Foreknowledge* (De liberi arbitri cum gratiae donis. divina praescientia, providentia, praedestinatione et reprobatione concordia), Alfred J. Freddoso (trans.), Ithaca: Cornell University Press, 47–53.
15. Eleonore Stump (1979). Petitionary Prayer. *American Philosophical Quarterly*.